

## باز آفرینی پسانسان گرایانه قهرمان اسطوره‌ای در رمان سنگ‌کور نوشته ناقالی هاینز

مهسا خدیوی\* 

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران

نگار شریف\*\* 

استادیار زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

زهرا بردباری\*\*\* 

استادیار زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۵/۷

تاریخ تأیید مقاله: ۱۴۰۴/۶/۲۵

### چکیده

در اساطیر کلاسیک یونان و روم، قهرمانان با تکیه بر دلآوری و درایت خویش و نیز پشتیبانی خدایان، مراحل دشوار ماموریتشان را با سربلندی و افتخار به انجام می‌رسانند. این تصویر آرمانی در تقابل کامل قرار دارد با بازنمایی قهرمان در ادبیات امروز که تحت تاثیر چیرگی اندیشه پسانسان‌گرایی در عصر حاضر و به چالش کشیده شدن محوریت انسان و عاملیت یگانه او در جهان، به گونه‌ای متفاوت ساخته و پرداخته می‌شود. بدین ترتیب، پرسئوس، قهرمان اسطوره مدوسا در رمان سنگ‌کور (۲۰۲۲)، در تضادی آشکار با همتای اسطوره‌ای خویش، موجودی بی‌اراده و ناتوان تصویر شده است که بدون یاری خدایان توان انجام ماموریتش را ندارد. افزون بر این، برخلاف رویکرد انسان‌گرایانه متداول، پرسئوس معاصر نه تنها از کنش موثر در روایت بی‌بهره است، بلکه از کرامت و برتری اخلاقی نیز نشانی ندارد. این در حالی است که هیولایی چون مدوسا به صورت کنش‌گری موثر و از خودگذشته بازنمایی شده است. پژوهش پیش رو با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد تطبیقی، به بررسی بازنمایی قهرمان در دو روایت کلاسیک و معاصر اسطوره مدوسا می‌پردازد و تاثیر دیدگاه‌های نظریه‌پردازان پسانسان‌گرا، و به ویژه روزی برایدوتی را در

\* [mahsa.khadivi@iaui.ac.ir](mailto:mahsa.khadivi@iaui.ac.ir)

\*\* [negar.sharif@iaui.ac.ir](mailto:negar.sharif@iaui.ac.ir)

\*\*\* [zohrabardbari@iaui.ac.ir](mailto:zohrabardbari@iaui.ac.ir)

بازآفرینی مفهوم قهرمان در رمان هاینز به عنوان نمونه‌ای از ادبیات پدیدآمده در عصر پسانسان‌گرایی مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در روایت پسانسان‌گرای هاینز، قهرمان اسطوره‌ای به عنوان سوژه اصلی و عامل تمام کنش‌های داستان به چالش کشیده می‌شود و عاملیت میان انسان و عناصر غیرانسانی توزیع می‌گردد. بدین ترتیب مرزهای سنتی انسان‌گرایی فرو می‌ریزد و مفهوم قهرمان دگرگون می‌شود.

**واژگان کلیدی:** پسانسان‌گرایی، قهرمان اسطوره‌ای، عاملیت توزیع‌شده، بازنمایی انسان و غیرانسان، مدوسا و پرسئوس.



## ۱. مقدمه

در اساطیر کلاسیک یونان و روم، قهرمان از ویژگی‌ها و مواهب خاصی بهره‌مند بود که از آن جمله می‌توان شجاعت، قدرت فراانسانی، پیروزی در میدان مبارزه و خوار شمردن مرگ و آسیب‌های جسمانی را برشمرد. چنین قهرمانانی معمولاً به طبقات بالای اجتماع تعلق داشته و اغلب فرزند یکی از خدایان یا الهه‌ها بودند و در نتیجه این سرشت نیمه الهی دارای تاثیر و نفوذ بسیار زیادی بودند. بدین ترتیب، اگرچه قهرمان اسطوره‌ای همواره متکی به یاری خدایان است اما از توانایی‌ها و خصوصیتی برخوردار است که او را از دیگران متمایز می‌سازد. در اساطیر یونان و روم نمونه‌های پرشماری از این نوع قهرمانان را می‌توان یافت که آشیل، اولیس، هکتور، جیسون، هرکول و پرومته از آن جمله‌اند. همه این پهلوانان پرآوازه پس از دعوت برای انجام يك وظیفه، سفری را آغاز می‌کنند و به مدد امدادهای غیبی خدایان و البته با تکیه بر توانایی‌های ذاتی خویش وظیفه محول شده را به شایستگی به انجام می‌رسانند.

در رمان سنگ‌کور نوشته ناتالی هاینز (۲۰۲۲) با قهرمانی مواجهیم که هرچند دارای بخشی از خصوصیات قهرمانان اسطوره‌ای است از جمله سرشت نیمه الهی به جهت فرزند زئوس بودن و برخورداری از حمایت کامل او، اما درعین حال فاقد بسیاری از ویژگی‌های دیگر است. چراکه قهرمان این داستان برخلاف اکثر پهلوانان مشهور اساطیری هیچ بهره‌ای از شجاعت، جسارت و قدرت فراانسانی ندارد و تنها با اتکای کامل بر پشتیبانی پدرش و دیگر خدایان مانند آتنا و هرمس قادر به عبور از مراحل دشوار ماموریت خویش و به دست آوردن سر مدوساست. در واقع، این خدایان هستند که مرحله به مرحله او را چون کودکی بی‌اختیار و بی‌انگیزه به پیش می‌برند و او قادر و نیز حاضر به برداشتن هیچ گامی به تنهایی و بدون حمایت خدایان نیست. پس برخلاف اسطوره‌های کهن و سنت رایج در داستان‌های حماسی که بر پایه تهور و شجاعت قهرمانان پیش می‌رفتند و خدایان تنها نقش عوامل یاری‌دهنده در داستان را بر عهده داشتند، قهرمان در این رمان معاصر کاملاً ناتوان و بی‌هیچ انگیزه پهلوانانه تصویر شده است. انسانی به مثابه يك قهرمان بدون عاملیت فعال در پیشبرد داستان که گویی شاهدهی است بر مرکزیت‌زدایی انسان در رمان معاصر. بنابراین، همان‌گونه که اکثر نظریه‌پردازان در حوزه پسانسان‌گرایی مانند روزی برایدوتی در کتاب امر پسانسانی (۲۰۱۳) انسان‌گرایی سنتی و محوریت انسان در اندیشه و کنش را به چالش می‌کشند و بر درهم‌تنیدگی انسان با غیرانسان و جهان پیرامون تاکید می‌ورزند، می‌توان ردپای این‌گونه نظریات را در رمان مورد بحث بررسی کرد.

در کتاب امر پسانسانی (۲۰۱۳) برایدوتی با اشاره به دگرگونی مفهوم انسان در جهان امروز تاکید می‌کند که این درک جدید از انسان در تقابل با نگاه آرمانی کلاسیک به انسان قرار می‌گیرد که اولین بار توسط پروتاگوراس تحت عنوان «مقیاس همه چیز» مطرح شد و بعدها در ایتالیای دوران رنسانس در قالب

«مرد ویتروئوسی» لئوناردو داوینچی به نمایش درآمد. از دیدگاه برایدوتی، پسانسان‌گرایی حرکتی ساختارشکنانه است که برتری نوع انسان را واسازی کرده و همه دیدگاه‌های پیشین در مورد انسان و غیرانسان را نقض می‌کند.

بر این اساس، دیدگاه سنتی مبتنی بر محوریت و مرکزیت انسان در جهان و برتری او بر دیگر موجودات از سوی نظریه‌پردازان معاصر فعال در زمینه پسانسان‌گرایی به طور جدی مورد پرسش و تردید قرار می‌گیرد. مطابق این رویکرد، انسان نه در جایگاهی مستقل از دیگر موجودات در مرکز جهان بلکه جزئی از اجزای جهان در نظر گرفته می‌شود. بدین ترتیب و بر پایه این دیدگاه، انسان بخشی از جهان، و وابسته و در ارتباط متقابل با دیگر موجودات در دنیاست. علاوه بر این، در تضاد با نگاه سنتی منطبق با نگرش انسان‌گرایانه که عاملیت را تنها مختص انسان می‌دانست، دیدگاه پسانسان‌گرایانه عاملیت را نه در انحصار انسان بلکه توزیع شده میان انسان و دیگر اجزای جهان می‌داند.

## ۲. مبانی نظری و روش

مبانی نظری این پژوهش بر رویکرد پسانسان‌گرایی استوار است، دیدگاهی که با نفی محوریت انسان در جهان و به چالش کشیدن الگوی انسان‌محور اندیشه مدرن، بر پیوستگی و درهم‌تنیدگی انسان با سایر موجودات زنده و عناصر مادی تأکید می‌ورزد. در این چارچوب، همان‌گونه که روزی برایدوتی در کتاب امرپسانسانی (۲۰۱۳) بیان می‌کند، سوژه انسانی دیگر مرکز یگانه معنا و عاملیت نیست، بلکه عاملیت به شکلی سیال و شبکه‌ای میان انسان و غیرانسان توزیع می‌شود.

بر پایه این دیدگاه، پژوهش پیش رو در پی آن است که با روش توصیفی-تحلیلی و با هدف تحلیل تطبیقی، بازنمایی قهرمان را در دو روایت کلاسیک و معاصر اسطوره مدوسا بررسی کند و نشان دهد که چگونه در رمان سنگ‌کور (۲۰۲۲) تأثیر اندیشه پسانسان‌گرایی به دگرگونی جایگاه و کارکرد قهرمان منجر شده است. در این خوانش، عاملیت و برتری اخلاقی دیگر تنها به قهرمان انسانی اختصاص ندارد، بلکه میان انسان و دیگر اجزای جهان پیرامون او توزیع می‌شود، امری که مرزهای سنتی انسان‌گرایی را فرو می‌ریزد و خوانشی نو از قهرمانی در عصر پسانسانی ارائه می‌دهد.

## ۳. بحث و بررسی

### ۳-۱. تقابل بازنمایی قهرمان در اساطیر کلاسیک و رمان معاصر

رمان سنگ‌کور بازآفرینی داستان اسطوره‌ای پرسئوس و مدوساست که در سال ۲۰۲۲ توسط ناتالی هاینز به نگارش درآمده است. قهرمان رمان، پرسئوس فرزند زئوس و دانائو دختر آکرسیوس، پادشاه آرگوس است. هرچند که در اساطیر یونان باستان، پرسئوس از اجداد هرکول و یکی از نام‌آورترین پهلوانان به شمار می‌آید، اما در داستان هاینز به صورت جوانی نادان و ناتوان به تصویر کشیده می‌شود که از عهده هیچ



کاری به تنهایی برنمی‌آید. پس از همان ابتدا، خواننده با قهرمانی مواجه می‌گردد که در تقابلی آشکار با تصویر اسطوره‌ای خویش قرار دارد. انسانی ناتوان از ابراز هرگونه عاملیت که عملاً در حاشیه قرار گرفته است و همه کنش‌های داستان از سوی خدایان و موجودات فرانسانی هدایت می‌شوند و او تنها مجری بی‌اراده فرامین آنان است.

در این رمان از فر و شکوه پهلوانی قهرمان نیز هیچ خبری نیست و از همان برخورد اول مورد سرزنش و شماتت خدایان همراهش به‌خصوص آتنا قرار می‌گیرد که مدام حماقت و بی‌کفایتی او را به باد سرزنش و تحقیر می‌گیرد. چنین نگرشی به قهرمان بی‌شک تحت تاثیر دیدگاه‌های پسانسان‌گرایانه معاصر در مورد انسان و نقش و جایگاه او در جهان است. روزی برایدوتی در مقاله خود با عنوان «پسانسان، اما هنوز انسانی: به سوی هستی‌شناسی فرآیندگرای نو» می‌نویسد، «داستان‌های قهرمانان پسانسان‌گرا ممکن است درک خواننده، بیننده یا شنونده را از تجربه ذهنی گسترده‌تر انسان، فراتر از مفهوم سنتی "انسان" ژرف‌تر سازند» (Braidotti, 20006: 197). پرسئوس منفعل و ناتوان و بی‌اراده همان انسان معاصر است که جایگاه والا و یکه خود در جهان هستی را از دست داده و دیگر نه اشرف مخلوقات و جانشین خداوند بر روی زمین که موجودی در میان دیگر موجودات جهان است. انسانی که دیگر یگانه سوژه خودمختار و عامل بی‌چون و چرا در عالم هستی نیست.

از همان برخورد نخست پرسئوس با آتنا و هرمس این تغییر نگرش در پردازش قهرمان کاملاً مشهود و مشخص است. هاینز این برخورد و نوع رفتار آتنا با پرسئوس را چنین توصیف می‌کند:

[پرسئوس] پرسید: «چه کمکی؟ شما می‌دانید گورگون‌ها کجا هستند؟»

زن [آتنا] زیر لب غرید و گفت: «البته که می‌دانیم. همه نقشه‌ات همین است؟ که فقط راه بیفتی و بروی آنجا و بررسی که ممکن است سر یکی از آنها را داشته باشی؟ واقعا؟»

با هر کلمه‌ای که او می‌گفت پرسئوس بیشتر احساس حقارت و ضعف می‌کرد. خودش باید به همه این چیزها فکر (Haynes, 2022: 106). می‌کرد

البته در اسطوره کلاسیک مدوسا نیز همانند دیگر داستان‌های حماسی، قهرمان با هدایت و یاری خدایان است که پیروز نبرد با گورگون‌ها می‌شود، چنان‌که امیرحسین زنجانبر لحظه بریدن سر مدوسا توسط پرسئوس را در پژوهش خود اینگونه شرح می‌دهد: «پرسئوس وقتی متوجه شد، به محض نگاه به مدوسا حتی اگر شمشیر هم داشته باشد، سرجایش سنگ خواهد شد، از بریدن سر مدوسا ناامید شد. تا اینکه آتنا، هرمس، هادس، هسپریدس و زئوس به یاری او آمدند. هر یک عنصری یاری‌دهنده به پرسئوس دادند؛ از همه مهم‌تر سپری صیقل‌یافته همچون آینه بود که آتنا به او داد تا در هنگام حمله مستقیماً به مدوسا نگاه نکند؛ بلکه در آینگی سپر، تصویر مدوسا را ببیند و از طریق بازتاب تصویر، او را مورد حمله

قرار دهد» (زنجابیر، ۱۴۰۰: ۱۷۹). اما تفاوت در آن است که قهرمانی که هاینز خلق می‌کند چنان بی‌کفایت است که بدون یاری خدایان توانایی انجام پیش‌پاافتاده‌ترین کارها برای انجام ماموریت خویش را نیز ندارد.

کفایت و شایستگی پرسئوس به عنوان قهرمان داستان از همان اولین دیدار با آتنا و هرمس از سوی آتنا مورد تردید جدی قرار می‌گیرد. چنان‌که ناامید از هوشمندی و درایت پرسئوس، خطاب به هرمس می‌گوید: «حتی گرایاها هم نمی‌توانند به کسی که تا این حد نادان است کمک کنند. من فکر می‌کنم عمداً این کار را می‌کند» (Haynes, 2022: 107). و بالاخره وقتی پرسئوس دیگر توان تحمل شنیدن طعنه‌های آتنا را از دست می‌دهد و به تندی پاسخ می‌دهد، باز هم مورد تحقیر و سرزنش الهه دانایی قرار می‌گیرد:

«من [پرسئوس] درگیر اصول ابتدایی نیستم! من نمی‌دانم شما دو نفر کیستید. نمی‌دانم کجا هستم. نمی‌دانم گورگون چیست. نمی‌دانم چطور می‌شود یکی از آنها را پیدا کرد. نمی‌خواهم مادرم با پادشاه ازدواج کند. من نیاز به کمک دارم. فکر نمی‌کنم این باعث شود که نادان به نظر بیایم.»

آتنا پاسخ داد: «جدی؟ بسیار خوب، اگر مشکلی نداری که چیزی بیش از فقدان دانش و توانایی به نظر نیایی، اشکالی ندارد. می‌توانم بفهمم چرا این موضوع برایت خجالت‌آور نیست. ما فقط به نوعی فکر کردیم-» به برادرش اشاره کرد که با دستپاچگی سر تکان داد. «فکر کردیم که تو ایده‌ای در مورد آنچه که تلاش می‌کنی انجام بدهی داری. اما تو فقط- واقعا داشتی چه کار می‌کردی؟ فقط داشتی از يك تپه بالا می‌رفتی و بعد از طرف دیگر آن پایین می‌آمدی؟ به این امید که شاید سر و کله يك گورگون پیدا شود؟ آیا این کار اغلب جواب می‌دهد؟» (همان: 107).

بنابراین همانگونه که گفتگوهای میان خدایان و قهرمان داستان نشان می‌دهند برخلاف روال معمول در اساطیر و داستان‌های حماسی، قهرمانی به خوانندگان معرفی می‌شود که نه تنها واجد ویژگی‌های برجسته شخصیتی نیست بل که به نظر می‌رسد که از هوش و توانایی‌های معمول انسانی نیز بی‌بهره است. قهرمانی که مدام در چنبره اشتباهات خویش اسیر می‌شود و این خدایان هستند که باید او را قدم به قدم تا انتهای ماموریتش همراهی کنند. چنانکه در بخشی از داستان آتنا به او می‌گوید: «مطمئن نیستم که دیگر تو را برای آغاز ماموریتی ترغیب کنم. تو اصلاً برای این کار مناسب نیستی، نه حتی بر اساس معیارهای انسانی» (همان: 128).

از سویی دیگر، چنان‌که سولماز مظفری در پژوهش خویش با عنوان «سفر قهرمانی کهن‌الگویی در ملکوت بهرام صادقی» تصریح می‌کند: «قهرمان اساطیری معمولاً پایه‌گذار يك عصر تازه، دین تازه، شهر تازه یا شیوه تازه‌ای از زندگی است که برای دستیابی به آن باید عرصه قدیم را ترك گوید و گام در مرحله‌ای



تازه و نو بگذارد. مطابق این باور، قهرمان به‌منظور جست‌وجو و شناخت خود به سفر می‌پردازد» (مظفری، ۱۳۹۸: ۵۹۰). در پژوهشی دیگر به کوشش عبدالله‌زاده برزو و ریحانی، آغاز سفر قهرمان و تلاش او برای انجام ماموریتش چنین تعبیر شده است: «وجه مشترک همه قهرمانان، کوشش برای جستن معنا و ارزشی در زندگی است که به جای تعادل، هیجانی در زندگی آنان ایجاد می‌کند» (عبدالله‌زاده برزو و ریحانی، ۱۳۹۶: ۳). این درحالی است که پرسئوس هاینز کاملاً تصادفی و صرفاً به منظور نجات مادرش از ازدواج اجباری با پولیدکتس و بنا به درخواست او سفر خود را برای کشتن مدوسا آغاز می‌کند و نه برای هیچ انگیزه و آرمان قهرمانانه‌ای.

همانگونه که پیشتر اشاره شد، چنین روی‌کردی به قهرمان داستان یادآور نگاه پسانسان‌گرایانه به انسان و نقش او در جهان است که در اواخر قرن بیستم و سال‌های آغازین قرن حاضر رواج یافت. روی‌کردی که مرکزیت انسان و جایگاه برترش در جهان را از او گرفت و او را هم‌رده و هم‌تراز دیگر موجودات به عنوان بخشی از جهان هستی قرار داد. موجودی همانند سایر موجودات و درهم‌تنیده با دنیای پیرامون خود که از هیچ نوع برتری بر دیگر اجزای جهان برخوردار نیست. بر این اساس، تفاوت آشکاری است میان پرسئوس، پهلوان اسطوره‌ای یونان عهد باستان و پرسئوس در داستان بازآفرینی شده او توسط هاینز در انگلستان سال ۲۰۲۲ میلادی. پرسئوس هاینز در زمانه‌ای بازآفرینی شده که دیدگاه انسان‌محور و باور سنتی آن به عاملیت و مرکزیت انسان در جهان و اسازی شده و جای خود را به دیدگاه‌های کل‌گرایانه و پسانسان‌گرایانه داده‌اند. پس قهرمان عصر جدید برخلاف همتای اسطوره‌ای خویش، موجودی است ضعیف و ناتوان و فاقد هرگونه عاملیت مستقل و خودانگیخته که تنها با اتکا بر یاری خدایان و ابزاری که آنان در اختیارش نهاده‌اند قادر به انجام اقدامات حیرت‌آور است و نه به دلیل شجاعت و توانایی ذاتی خویش.

### ۳-۲. عاملیت توزیع شده میان انسان و غیرانسان

بر اساس نظریه «عاملیت توزیع شده» انسان دیگر مرکز عاملیت نیست و عاملیت در میان انسان و سایر موجودات و اجزای جهان توزیع شده است. عاملیت به صورت شبکه‌ای عمل می‌کند و هر جزء در این شبکه بر دیگر اجزا تاثیر می‌گذارد و هم‌زمان از آنها تاثیر می‌پذیرد. این دیدگاه از منظر برایدوتی چنین توصیف می‌شود: «آن‌چه که می‌خواهم به جای آن و با لحنی تاییدی‌تر مورد تاکید قرار بدهم اولویت رابطه و آگاهی از این حقیقت است که فرد حاصل جریان‌هایی مهارناپذیر از مواجهه‌ها، تعاملات، عواطف و امیالی است که فراتر از اراده و کنترل فردی هستند» (Braidotti, 2013: 65). به عبارت دیگر، همانگونه که روح‌اله مظفری‌پور در مقاله‌ای با عنوان «تبیین و نقد تعلیم و تربیت پسانسان‌گرایانه؛ جهان درهم‌تنیده و عاملیت چندگانه» اشاره می‌کند: «مساله‌ای که با توجه به مفهوم عاملیت چندگانه، مورد

توجه پسانسانگرایی بوده و باعث میشود انسان در محوریت قرار نداشته باشد، نوعی درهم‌تنیدگی زیستی بین انسان و غیر انسان است که در اینجا غیر انسان شامل اشیا، فناوری و دیگر موجودات و جانوران می‌شود» (مظفری پور، ۱۴۰۲: ۵).

همانگونه که پیش‌تر اشاره شد، قهرمان رمان مورد بحث چندان کنشگری و عاملیتی از خود بروز نمی‌دهد و تنها مجری دستورهای خدایان است بی‌آنکه هیچ‌گونه اراده و توانایی منحصربه‌فردی از خود نشان دهد. این در حالی است که مدوسا، هیولایی که جایگاه ضدقهرمان و نیروی مقابل او را بر عهده دارد دارای قدرت اراده و تاثیر در روند داستان و کنش‌گری موثر و فعال در پیشبرد آن است. در واقع، با اینکه داستان به چند بخش و هر بخش به قسمت‌های مختلف تقسیم شده که هر قسمت نیز به نام یکی از شخصیت‌های داستان است و از زاویه دید آن شخصیت روایت می‌شود، اما در این میان تنها در برخی از قسمت‌ها خود آن شخصیت نقش راوی را نیز بر عهده دارد. به عبارتی، گورگونینون یا سر مدوسا و درخت زیتون تنها شخصیت‌های روایتگر در داستان هستند و قسمت‌های مربوط به شخصیت‌های دیگر از زبان راوی اصلی روایت می‌شوند. هر دوی این شخصیت‌های راوی نیز غیرانسان هستند. این نقش روایتگری که به گورگونینون یا درخت زیتون اختصاص داده می‌شود به نوعی بیانگر عاملیت و کنشگری آنها در رمان است. بدین ترتیب، برخلاف قهرمان انسانی فاقد عاملیت مستقل، موجود غیرانسان در مقابل او دارای عاملیتی موثر و مستقل و پیش‌برنده در داستان است.

به عنوان مثالی دیگر از عاملیت غیرانسان در داستان می‌توان به تسخیر بخشی از قلمرو پوزئیدون، خدای دریا، توسط یورنال، یکی از سه خواهر گورگون پس از تعرض پوزئیدون به مدوسا اشاره کرد. یورنال خشمگین از ستمی که پوزئیدون بر خواهرش روا داشته، به سوی دریا پرواز می‌کند و سه بار محکم بر تخته سنگی که ساحل محل زندگی‌شان را از آن جدا کرده می‌کوبد و دریا هراسناک و آوار به عقب نشینی و تسلیم بخشی از قلمرو خود به او می‌شود. هاینز این لحظه را چنین توصیف می‌کند: «دریا حالا عقب نشینی کرده بود: قسمت پایینی صخره را پوشاند اما تنها می‌توانست پایه ای که یورنال ساخته بود را در بر بگیرد. ساحل گورگون‌ها در دریا پیشروی کرده بود. دریا تا دوردست‌ها عقب نشسته بود و جلبک‌های خیس و ماهی‌هایی که نفس می‌زدند را برجای نهاده بود. پروازکنان به سمت خواهرانش بازگشت و گفت: دیگر هرگز نیازی نیست که از او بترسی» (Haynes, 2022: 53).

در نتیجه، همانگونه که نمونه‌های انتخاب شده از داستان نشان می‌دهند عاملیت در داستان میان خدایان، هیولاها و انسان توزیع شده است و سهم انسان قهرمان داستان از این عاملیت جز اندکی بیش نیست. چنانکه حتی در مورد نجات آندرومدا، همسر پرسئوس نیز هرچند که در نسخه اساطیری، روایت آن شاهدی بر شجاعت و قدرت شگفت‌انگیز پرسئوس قهرمان است اما در رمان هاینز تمام اعتبار و



افتخار این عمل از آن شمشیر هرمس و سر مدوساست، دو سلاح کشنده‌ای که خدایان در اختیار پرسئوس گذاشته‌اند و او بدون هیچ ابراز تهور و شجاعت شخصی تنها از آنان در برابر نیروهای مقابل خود بهره می‌جوید.

### ۳-۳. بازنمایی انسان و غیرانسان

نکته جالب توجه دیگر تفاوت بازنمایی انسان و غیرانسان در این رمان است. در دیدگاه پسانسان‌گرایی مرز مفهومی میان انسان و غیرانسان به چالش کشیده می‌شود و فرو می‌ریزد. چنین دیدگاهی در تقابل قرار می‌گیرد با انسان‌گرایی سنتی که انسان را موجودی دارای عقل و اراده و استقلال رای در نظر می‌گیرد که بر طبیعت و سایر موجودات جهان برتری و تسلط دارد و از سوی دیگر، موجودات غیرانسانی را به عنوان ابزاری برای خدمت به انسان و تحت سلطه و سیطره او می‌شناسد. علاوه بر این، دیدگاه پسانسان‌گرایانه این نگرش مسلط در دیدگاه انسان‌محور که تنها انسان را داری کرامت و برتری اخلاقی می‌داند و هیچ‌گونه فضیلتی برای غیرانسان قائل نیست به صورت جدی به چالش می‌کشد. در این زمینه برایدوتی عنوان می‌کند: «ظرفیت ارتباطی سوژه پسانسانی محدود به گونه خود ما نیست، بل که شامل تمامی عناصر غیر انسان‌واره می‌شود. ماده زنده - از جمله گوشت و بدن - هوشمند و خودسازمان‌ده است، اما دقیقاً به این دلیل که از دیگر اشکال حیات ارگانیک جدا نیست. بنابراین، من به‌طور کامل در چارچوب روش ساخت‌گرایی اجتماعی کار نمی‌کنم، بل که بر نیروهای ضروری غیرانسانی حیات تأکید می‌کنم که آن را به‌عنوان «زونه» کدگذاری کرده‌ام» (Braidotti, 2013: 60).

همان‌گونه که برایدوتی اشاره می‌کند، دیدگاه پسانسان‌گرا برخلاف نظریات انسان‌محور، انسان را جدا و مستقل از دیگر اجزای جهان نمی‌داند و جایگاهی یکه و یگانه برای او متصور نیست. در واقع، قهرمان حماسی کلاسیک بر اساس دیدگاه انسان‌محور و اعتقاد آن به برتری مطلق انسان بر غیرانسان به عنوان نمادی از انسان کامل ساخته و پرداخته شد. علی‌اصغر حلبی و بهجت تربتی‌نژاد در مقاله خود قهرمان کلاسیک را چنین معرفی می‌کنند: «قهرمانان حماسی در هر فرهنگ و نظام اجتماعی که حاکم بر زندگی انسان‌ها باشند، بیانگر ماهیت ارزش‌های اخلاقی آن جامعه‌اند. آنان در حقیقت انسان‌واره‌هایی هستند که با ماجراهای خویش و شیوه زیستن خود، از هنجارهای مرسوم در جامعه فراتر می‌روند و به تجلی‌گاه ارزش‌های والای آن جامعه تبدیل می‌شوند» (حلبی و تربتی‌نژاد، ۱۳۹۳: ۶۸).

در رمان سنگ‌کور، خواننده با تقابل پرسئوس به عنوان شخصیت اصلی و مدوسا، گورگونی که تبدیل به هیولا می‌شود، مواجه می‌گردد. اما برخلاف انتظار و روال معمول در اساطیر کهن و انسان‌گرایی سنتی، این پرسئوس، شخصیت انسانی داستان است که در اغلب موارد خودخواهانه و بی‌رحمانه رفتار می‌کند و در مقابل، مدوسا حتی پس از تبدیل شدن به هیولایی در ظاهر ترسناک و مخوف همچنان قلبی پرمهر و

حساس دارد و برای اینکه مبادا نگاهش موجودات اطراف را به سنگی بی‌جان بدل کند به گوشه تاریک غار پناه می‌برد و انزوا و تهایی را به آسیب رساندن ناخواسته به دیگران ترجیح می‌دهد. در تشریح احوال مدوسا پس از دگرپس‌اش هاینز می‌نویسد: «مدوسا جرات نمی‌کرد از غار بیرون بیاید. هرگز پارچه‌ای که با آن چشمانش را بسته بود باز نمی‌کرد مگر هنگام خواب. حتی در آن زمان هم آن را کنار خود نگه می‌داشت و به نرمی دور دستانش می‌پیچید. هر اندازه خواهرانش تلاش می‌کردند تا به او دلگرمی بدهند، یک فکر همواره او را آزار می‌داد: اگر آنها را به سنگ تبدیل کند چه؟» (Haynes, 2022:179).

رمان با سخنان گورگونیون یا سر مدوسا که پرسنوس آن را از تنش جدا کرده آغاز می‌شود، «من شما را می‌بینم. همه آن چیزهایی که مردم به آنها هیولا می‌گویند را. و همه انسان‌هایی که به این نام می‌خوانندشان را نیز می‌بینم. خود را قهرمان می‌نامند البته. تنها برای لحظه‌ای می‌بینمشان. سپس ناپدید می‌شوند. اما کافی است. کافی است برای فهمیدن آن که قهرمان کسی نیست که مهربان یا شجاع یا وفادار است. گاهی - نه همیشه، اما گاهی - او همانند یک هیولاست.» (همان: 11). در واقع هاینز رمان را با این تعریف جدید از قهرمان شروع می‌کند. تعریفی که در تعارض کامل با تعریف قهرمان در متون کلاسیک قرار می‌گیرد. قهرمان در رمان معاصر همان‌گونه که هاینز توصیف می‌کند، هیولاگونه و وحشت‌انگیز است و نه مهربان و شجاع و وفادار.

از سوی دیگر، گورگونیون به توصیفی کاملاً متفاوت از هیولا می‌پردازد، «و هیولا؟ او کیست؟ او چیزی است که وقتی نمی‌توان کسی را نجات داد اتفاق می‌افتد. این هیولای خاص مورد تعرض و آزار و اذیت قرار می‌گیرد و تحقیر می‌شود. و همچنان، همان‌گونه که داستان همواره تعریف می‌شود، او کسی است که که شما باید از او وحشت داشته باشید. هیولا اوست» (همان: 11). این نیز تعریفی کاملاً متفاوت از هیولاست. هیولایی که هاینز تصویر می‌کند و در همان ابتدای داستانش او را معرفی می‌کند، کسی است که مورد ظلم و آزار و تحقیر قرار گرفته است. در حقیقت، هیولای داستان نقش قربانی را دارد و او همراه با خواهرانش هستند که حس همدردی و هم‌ذات‌پنداری خواننده را برمی‌انگیزند و نه قهرمان داستان.

مدوسا که هیولای شکار شده توسط قهرمان داستان است چنان مهربان و از خودگذشته است که آزار خود را بر آزار دیگران ترجیح می‌دهد، «پس مدوسا یک انتخاب داشت که در حقیقت هیچ انتخابی برای او به حساب نمی‌آمد. ریسک آسیب رساندن به یکی از خواهرانش یا محروم کردن خود از بینایی تا خطری متوجه هیچ‌کدام از آنان نباشد. او با اطمینان خاطر آنان که باور داشتند در برابر نگاه مرگبارش مصون هستند هم‌رای نبود» (همان: 179). این نگرانی مدوسا فقط برای خواهران گورگون عزیزتر از جانش نبود. او نایبایی و انزوا را بر خود تحمیل کرده بود چراکه هراس داشت تنها با برگرداندن سرش به سمت هر



موجود زنده‌ای درجا آن را به سنگی بی‌جان تبدیل کند. حساسیت و مهربانی مدوسا نسبت به دیگر موجودات تا آنجاست که وقتی یورنال پیشنهاد می‌کند تا برای آزمایش قدرت نگاهش به یکی از بال‌های باکلانی (قره‌غاز) خیره شود تا بفهمند که برای سنگ شدن باید به چشمان مدوسا خیره شد و یا تنها يك نگاه او کافی است می‌گوید:

«اما اگر یکی از بال‌های باکلان را به سنگ تبدیل کنم چه؟»

خواهرش گفت: «آن وقت بیش از قبل خواهیم دانست،»

«باکلان چه گناهی کرده که سزاوار يك بال سنگی باشد؟ و چگونه مطمئن شویم که نگاه من متوجه چیز دیگری نمی‌شود؟»

در این مورد مدوسا سرسخت و تسلیم‌ناپذیر بود (همان: 180).

حتی تعرض پوزنیدون به او نیز به دلیل اهمیتی که برای دیگر موجودات قائل است اتفاق می‌افتد چراکه پوزنیدون او را در برابر انتخابی سخت قرار می‌دهد. بنابراین، مجبور می‌شود یا از خواسته خدای دریا تمکین کند و یا پوزنیدون به جای او یک دختر فانی را با خود به اعماق اقیانوس می‌برد و به او تعرض می‌کند و در نتیجه آن، دختر غرق می‌شود. بدین ترتیب، برای نجات جان یک انسان بی‌گناه با وجود نفرت عمیقی که نسبت به پوزنیدون احساس می‌کند در برابر خواسته او مقاومت نمی‌کند.

«با اینکه من تو را تصاحب خواهم کرد. همینجا، هم اکنون، در همین معبد. تو نفرت نسبت به این موضوع را به وضوح نشان دادی. خوب پس بگذار ببینیم چقدر این موجودات فانی را دوست می‌داری. چقدر حمایت از افراد ضعیف مانند خواهرانت برایت ارزشمند است.»

با تنفر به او نگریست، «اگر بپذیرم، راحتشان خواهی گذاشت؟»

با بی‌تفاوتی شانه بالا انداخت و گفت: «ممکن است.»

مدوسا پاسخ داد: «اگر چنین است قبول می‌کنم.»

«آنها هرگز محبت تو را جبران نمی‌کنند. این را می‌فهمی؟» به نشانه تایید سر تکان داد.

«آنها از تو خواهند ترسید و از تو خواهند گریخت و تو را هیولا خواهند خواند، همانگونه که با خواهرانت رفتار می‌کنند.»

«اهمیتی ندارد که آنها در مورد من چه فکری می‌کنند.»

«پس چرا می‌خواهی از آنها محافظت کنی؟»

او گفت: «چون می‌توانم» (همان: 50).

از سوی دیگر، درحالی‌که یورنال از قدرت بزرگی که پس از دگردوسی نصیب مدوسا شده بود خوشحال بود و نگرانی همیشگی او بابت آسب‌پذیر بودن خواهر فانی‌اش برطرف شده بود اما مدوسا به

هیچ عنوان حاضر نمی‌شود از این قدرت تازه بهره بجوید. در یکی از گفتگوهای میان دو خواهر در غیاب مدوسا، یورنال اصرار دارد که مدوسا باید قدرت تازه‌اش را قدر بداند و از آن استفاده کند اما استتو خواهر دیگر که مدوسا را خوب می‌شناسد می‌داند که چنین چیزی ممکن نیست و می‌گوید بهتر است مدوسا را راحت بگذارند که هر جور مایل است رفتار کند. استتو در پاسخ به اصرار یورنال بر استفاده مدوسا از قدرت شگفت‌انگیزش می‌گوید:

«قدرت چیزی است که تو می‌توانی آن را کنترل کنی، درست است، مدوسا می‌تواند هر چیزی را به سنگ تبدیل کند، حتی اگر بخواهد آن چیز به همان شکلی که هست باقی بماند. او فقط به آن چیز نگاه می‌کند و آن چیز از بین می‌رود.»  
 «بله. قدرت عظیمی است.»

استتو گفت: «و یک نفرین وحشتناک. چون او نمی‌تواند به هیچ موجود زنده‌ای بدون نابود کردن آن نگاه کند» (همان: 181).

هائیز این خصوصیات انسانی موجودی غیرانسان همچون مدوسا را در مقابل خصوصیات و رفتار خالی از رحم و شفقت پرسئوس قرار می‌دهد. به عنوان نمونه‌هایی از رفتار غیرانسانی پرسئوس می‌توان به بی‌مهری و قساوت بی‌دلیل او در قبال گرایاها و انداختن تنها چشم و دندان آنها در دریا اشاره کرد. «انیو پاسخ داد: آنها [هسپریدها] آنچه را که مورد نیاز توست در اختیار دارند. حالا چشم‌ها و دندان ما را بیاور. اما پرسئوس قبلاً آنها را در دریای زیر غارشان پرت کرده بود، و زمانی که فهمیدند دیگر هرگز پس‌شان نخواهد داد، خدایان او را از آنجا بسیار دور کرده بودند و فریادهای پر از درد و رنج آنان در صدای امواج و باد گم شد» (همان: 116). گورگونیون ضمن ابراز همدلی با این پیرزنان نگون‌بخت، خوانندگان را مخاطب قرار می‌دهد و می‌پرسد که آیا با پرسئوس احساس همدلی می‌کنند؟ او می‌گوید:

«هیچ‌کس از او نخواسته بود تا به چشم و دندان آنها دست بزند. او خودش خواست که آنها را در اختیار داشته باشد. گرایاها را فریب داد تا چشم و دندان‌شان را به او بدهند. شما شاهد این موضوع بودید، مگر نه؟ به نظرم فکر کردید که حرکت هوشمندانه‌ای بود. پرسئوس باهوش، زکاوت خود را به کار گرفت تا آن پیرزنان نفرت‌انگیز را شکست دهد... آیا نشان دادن کمی حس همدردی نسبت به کسی که مانند شما خوش اقبال نیست شما را خواهد کشت؟ خواهد کشت؟ خیر. بنابراین شاید وقتی از تهنیت گفتن به پرسئوس بابت حقه‌های هوشمندانه‌اش فارغ شدید، لحظه‌ای هم به این بیندیشید که گرایاها پس از رفتن او چگونه زندگی کردند. نایینا و گرسنه» (همان: 117).

در واقع، پرسئوس بدون اینکه هیچ تهدیدی از سوی گرایاها متوجه او باشد چشم و دندانی را که هر



سه برای دیدن و غذا خوردن به آنها نیاز داشتند از آنان می‌گیرد و در دریا می‌اندازد. بی‌آنکه حتی ذره‌ای بابت آسیبی که به آن موجودات مفلوک می‌زند احساس گناه کند و یا برای لحظه‌ای به این فکر کند که بدون چشم و دندان چه بر سر آن سه پیرزن بینوا خواهد آمد. چنین رفتاری برخلاف روی کرد گورگونیون است که علی‌رغم همه ناملایماتی که ناعادلانه بر سرش آمده همچنان برای این زنان پیر و تنها احساس ترحم می‌کند و به خاطر وضعیت اسف‌بار آنان عمیقاً ناراحت و متاثر است.

نمونه دیگر از سنگدلی و نخوت پرسئوس را می‌توان هنگام انجام ماموریتش مشاهده کرد. بی‌تفاوتی، قساوت و عدم تعلل او در بریدن سر دختری بی‌گناه که یک بار اسیر شهوت پوزنیدون و بار دیگر قربانی بی‌رحمی و انتقام تلخ آتنا شده بود و زندگی سراسر رنج و محرومیت را سپری می‌کرد، با توجه و حساسیتی که مدوسا در برابر موجودات اطرافش از خود نشان می‌دهد، در تقابل آشکار قرار می‌گیرد. علاوه بر آن، برخلاف مدوسا که از قدرت عظیم خویش نگران و بیمناک است و هرگز حاضر به استفاده از آن نیست، پرسئوس در مسیر بازگشت به خانه هرگاه احساس خطر می‌کند بی‌هیچ تردید و ملاحظه‌ای گورگونیون را از کیسه‌اش بیرون می‌کشد و از قدرت هولناک و کشنده آن به عنوان سلاح در برابر دیگران استفاده می‌کند. در روایات گورگونیون نیز بارها در طول داستان به بی‌رحمی و بی‌تفاوتی پرسئوس نسبت به دیگران اشاره می‌شود. در همان صفحات ابتدایی رمان، پرسئوس از زبان گورگونیون چنین توصیف می‌شود، «مطمئناً نه پرسئوس که - همان‌طور که به زودی خواهید دید - هیچ علاقه‌ای به آسایش هیچ موجودی ندارد، اگر آن موجود مانع رسیدن او به هر آن‌چه که می‌خواهد شود. او یک لات شرور کوچک است و هرچه زودتر این حقیقت را دریابید، به فهم اینکه واقعا چه اتفاقی رخ داد نزدیکتر می‌شوید» (همان: 89).

انتخاب پرسئوس به عنوان شخصیت اصلی داستان در رمان مورد بحث بسیار حائز اهمیت است چراکه پرسئوس را می‌توان نماد قهرمانی در اسطوره‌شناسی یونانی در نظر گرفت. لزلی بولتون در کتاب اسطوره‌شناسی کلاسیک در بخشی که به معرفی پرسئوس می‌پردازد اشاره می‌کند که «پرسئوس چیزی بیش از تنها یک قهرمان بود؛ او توسط هومر «بلندآوازه‌ترین در میان مردان» نام گرفته بود. و دلیل خوبی برای این کار داشت. پرسئوس قلبی مهربان داشت و به همسرش وفادار بود (که قطعاً چیزی نبود که خیلی در اسطوره‌ها ببینید)، به مادر و خانواده‌اش وفادار بود و بالاتر از همه یک هیولاکش بود. پرسئوس نمونه بارز یک قهرمان و مردی نمونه بود» (Bolton, 2002: 226). او الگوی شجاعت و هوشمندی و یکی از تحسین‌شده‌ترین پهلوانان اساطیری است. در حقیقت، کاملاً در تضاد با شخصیت پرداخته شده‌هاین از پرسئوس، همتای اسطوره‌ای او بسیار رئوف و حساس است تا جایی که وقتی ناخواسته پدر بزرگش آکرسیوس را می‌کشد و وارث تاج و تخت آرگوس می‌شود، به قدری از این واقعیت که پدر بزرگ خود را

کشته شرمگین است که نمی‌خواهد دیگر هیچ ارتباطی با آرگوس داشته باشد و قلمرو پادشاهی‌اش را مبادله می‌کند و به جای آرگوس پادشاه تیرینس می‌شود (نک. همان: 119). از طرفی دیگر، برخلاف پرسئوس هاینز، قهرمان نسخه اسطوره‌ای پس از گرفتن اطلاعات در مورد هسپریدها چشم و دندان گرایاها را به آنان بازمی‌گرداند.

این تفاوت آشکار بازنمایی قهرمان انسانی در نسخه اسطوره‌ای که در یونان باستان ساخته و پرداخته شده با آنچه که در انگلستان قرن بیست و یکم نگاشته شده می‌تواند بیانگر تاثیر و نفوذ دیدگاه پسانسان‌محور و پسانسان‌گرایانه در دوران معاصر و بر نویسندگانی چون هاینز باشد. دیدگاهی که هیچ مزیت و فضیلتی برای سوژه انسانی داستان قائل نیست و نه تنها مرکزیت و جایگاه ویژه او را در جهان داستان به چالش می‌کشد بل که چه بسا او را در جایگاهی بسیار پایین‌تر از شخصیت‌های نایمان قرار می‌دهد. چنان‌که تمام همدلی و حس همذات‌پنداری خواننده معطوف به سه هیولای گورگون داستان می‌شود و نه قهرمان آن. بدین ترتیب، برخلاف تمام نسخه‌های اسطوره‌ای داستان مدوسا و پرسئوس، هیولای خوفناک و کشنده‌ای چون مدوسا تبدیل به یک قربانی بزرگ می‌شود که بدون آن‌که کوچکترین آسیبی به دیگران برساند، هم از سوی خدایانی چون پوزئیدون و آتنا و هم از طرف قهرمان انسانی داستان مورد ستم قرار می‌گیرد و دچار رنج و آزار فراوان می‌گردد. در نهایت نیز جانش به بی‌رحمانه‌ترین شیوه ستانده می‌شود.

#### ۴. نتیجه‌گیری

در مجموع و براساس شواهد ارائه شده، تحلیل حاضر نشان داد که رمان معاصر سنگ‌کور، نقش قهرمان اسطوره‌ای را که سوژه اصلی و عامل تمام کنش‌های داستان به یاری امدادهای خدایان و نیروهای ماورایی بود به چالش کشیده و سوژه‌ای بی‌قدرت و بی‌اختیار به تصویر می‌کشد که تنها نقش دریافت‌کننده کمک‌های خدایان را دارد و بدون وجود آنان قادر به برداشتن کوچکترین قدم در راه انجام ماموریت خویش نیست. این امر یادآور رویکردهای پسانسان‌محور و پسانسان‌گرایانه مطرح شده در پایان قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم و از سوی نظریه‌پردازانی همچون روزی برایدوتی است. چنین روی‌کردهایی مرکزیت انسان در جهان هستی را زیر سوال می‌برند و انسان را تنها جزئی از اجزای جهان می‌دانند و نه مرکز جهان و معیاری برای همه چیز در دنیا. از سوی دیگر، ساخت چنین سوژه‌ای در داستان با این دیدگاه پسانسان‌گرایانه که عاملیت فقط از آن انسان نیست و میان انسان و جهان پیرامون او توزیع شده است، منطبق است.

علاوه بر این، برخلاف داستان‌های اساطیری که در آنها ابرقهرمان به طور سنتی واجد تمام فضائل و برتری‌های انسانی همچون شجاعت، شرافت، قدرت فراانسانی، ایثار و ازخودگذشتگی است، بر اساس



نمونه‌های مورد اشاره قرار گرفته در پژوهش پیش رو، قهرمانی که هاینز معرفی می‌کند بهره‌ای از هیچ‌کدام از این فضیلت‌ها ندارد و جز به خود و هدفش به هیچ چیز و هیچ کس دیگر نمی‌اندیشد. او برخلاف پرسئوس اسطوره‌ای خودخواه، خودبین، بی‌ملاحظه و بی‌عاطفه است و تاب و توان کوچکترین سختی و ناملاپمت را در راه انجام ماموریت خویش ندارد و مدام منتظر هرمس یا آتناست تا سختی‌ها را مرتفع کنند و او را قدم به قدم به سوی هدفش پیش ببرند. این تفاوت در شخصیت‌پردازی قهرمان به وضوح تفاوت نگاه به انسان و درک جایگاه او در جهان هستی را در قرن بیست و یکم به نمایش می‌گذارد. همچنین، در سوی مقابل قهرمان، مدوسا قرار دارد که آتنا او را به گورگونی خوف‌انگیز و ترسناک تبدیل کرده است. گورگونی با چشمانی مخوف که هرکس و هرچیزی که با او مواجه شود بی‌درنگ به سنگ بدل خواهد شد. اما برخلاف ظاهر رعب‌آورش این هیولای مهیب دارای قلبی حساس و رئوف است و چنان از خودگذشته است که حاضر شده است تمام عمر خویش را در تاریکی و تنهایی سپری کند تا مبادا ناخواسته به موجودی آسیبی برساند. این رویکرد نویسنده نسبت به شخصیت‌های داستانش مطابق است با اصل فروپاشی دوگانه سنتی انسان/غیرانسان. این دیدگاه مرز بین انسان و غیرانسان را درهم می‌شکند چراکه شخصیت انسانی داستان هیچ‌گونه فضیلتی از خود نشان نمی‌دهد و برخلاف انتظار، شخصیت‌های غیرانسان و به‌خصوص مدوسا دارای برتری آشکار اخلاقی و شخصیتی هستند. چنین رویکردی خواننده را وامی‌دارد تا به نقش انسان در جهان و ارتباطش با دیگر اجزای جهان به گونه‌ای متفاوت بیندیشد.

### فهرست منابع

- حلبی، علی اصغر و بهجت تربتی نژاد. (۱۳۹۳). «نقد تطبیقی قهرمان حماسی در برزنامه و بیوولف»، فصلنامه مطالعات نقد ادبی، دوره نهم، شماره سی و ششم، صص ۶۷-۹۴.
- زنجانبر، امیرحسین. (۱۴۰۰). «تطبیق داستان نوجوان «درخت و بچه مردم» با اسطوره «مدوسا»: بر اساس نظریه «اختگی»، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران، سال هفدهم، شماره شصت و پنجم، صص ۱۶۱-۱۹۲.
- doi: dx.doi.org/ 10.30495/mmlq.2021.686823
- عبدالله‌زاده برزو، راحله و محمد ریحانی. (۱۳۹۶). «نقد کهن‌الگویی سفر قهرمان در داستان هفت خان اسفندیار بر اساس نظریه ژوزف کمپیل»، پژوهشنامه ادب حماسی، سال سیزدهم، شماره اول، صص ۷۱-۸۸.
- طاهری، محمد و حمید آقاجانی. (۱۳۹۲). «تبیین کهن‌الگوی سفر قهرمان بر اساس آرای یونگ و کمپل در هفت خوان رستم»، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، سال نهم، شماره سی و دوم.
- کمپیل، جوزف. (۱۳۸۴). قهرمان هزار چهره، ترجمه شادی خسروپناه، مشهد: گل آفتاب.
- مظفری، سولماز. (۱۳۹۸). «سفر قهرمان کهن‌الگویی در ملکوت بهرام صادقی»، پژوهش ادبیات معاصر جهان، دوره بیست و چهارم، شماره دوم، صص ۶۱۰-۵۸۳.
- doi: 10.22059/jor.2019.128635.1243
- مظفری‌پور، روح‌اله. (۱۴۰۲). «تبیین و نقد تعلیم و تربیت پسانسان گرایانه؛ جهان درهم تنیده و عاملیت چندگانه»، فصلنامه اندیشه‌های نوین تربیتی، دوره نوزدهم، شماره یکم، صص ۲۳۷-۲۱۹.
- doi:10.22051/JONTOE.2022.41216.3631

### References

- Bolton, Lesley. (2002). *The Everything Classical Mythology Book: Greek and Roman gods, goddesses, heroes, and villains from Ares to Zeus*. Avon: Adams Media Corporation.
- Braidotti, Rosi. (2013). *The Posthuman*. Cambridge: Polity Press.
- Braidotti, Rosi. (2006). "Posthuman, All Too Human: Towards a New Process Ontology", *Theory, Culture & Society*, Vol. 23, 197-208.
- Braidotti, Rosi, and Hlavajova, Maria. (2018). *Posthuman Glossary*. London: Bloomsbury Academic.



- Hamilton, Edith. (1959). *Mythology*. NY: Mentor Books.
- Haynes, Natalie. (2022). *Stone Blind*. Dublin: Mantle.
- Jackson, W. T. H. (William Thomas Hobdell). (1982). *The Hero and the King*. New York: Columbia University Press.

### References

- Halabi, Ali Asghar and Behjat Torbatinejad. (2014). "A Comparative Study of the Epic Hero in *Borzu-Nama* and *Beowulf*", *Quarterly Journal of Literary Criticism Studies*, No. 36, pp. 67-94. [in Persian]
- Zanzanbar, Amir Hossein. (2021). "The Adaptation of the Young Adult Story: 'The Three and the Other People's Child' with the Myth of Medusa Based on the Theory of Castration Anxiety", *Azad University Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature*, Y. 17, No. 65, pp. 161-192. [in Persian]
- Abdollahzadeh Borzou, Raheleh and Mohammad Reyhani. (2017). "**An Archetypal Analysis of the Hero's Journey in the Tale of Esfandiyar's Seven Trials in Light of Joseph Campbell's Monomyth Theory**", *The Journal of Epic Literature*, Y 13, No. 1, pp. 71-88. [in Persian]
- Taheri, Mohammad and Hamid Aghajani. (2013). "A Jungian and Campbellian Interpretation of the Hero's Journey Archetype in the Epic of Rostam's Seven Labor", *Azad University Quarterly Journal of Mythomystic Literature*, Year 9, No.32, pp. [in Persian]
- Campbell, Joseph. (2005). *The Hero with a Thousand Faces*. Trans. Shadi Khosrow Panah, Mashhad: Gol-e Aftab. [in Persian]
- Mozafari, Sulmaz. (2019). "The Archetypal Hero's Journey in Bahram Sadeghi's *The Heavenly Kingdom*. *Research in Contemporary World Literature*, Vol. 24, No. 2, pp. 583-610. [in Persian]
- Mozaffaripour, Roohollah. (2023). "A Critical Examination of Posthumanist Education: The Entangled World and Distributed Agencies", *The Quarterly Journal of New Thoughts on Education*, Vol. 19, No. 1, pp. 219-237. [in Persian]